

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۵۷

آیه ۲۱ - ۲۳

آیه و ترجمه

اِمْ حَسَبِ الَّذِيْنَ اجْتَرَحُوا السِّيَّاتِ اِنَّ نَجْعَلُهُمْ كَالَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءٌ مَا يَحْكُمُونَ ۲۱  
و خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لَتَجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ ۲۲  
اَفَرَايْتُمْ مَّنْ اَتَّخَذَ الْهٰهٖ هُوًءَ وَ اَضْلٰهُ اللّٰهُ عَلٰى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلٰى سَمْعِهٖ وَ قَلْبِهٖ وَ جَعَلَ عَلٰى بَصَرِهٖ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيْهِ مِنْۢ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۲۳  
ترجمه :

۲۱ - آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند قرار می‌دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کند.  
۲۲ - و خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ستمی نخواهد شد.  
۲۳ - آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته، و بر گوش و قلبش

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۵۸

مهر زده، و بر چشمش پرده‌ای افکنده، با اینحال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟!

تفسیر:

حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست

در تعقیب آیات گذشته که سخن از دو گروه «مؤمنان» و «کافران»، یا «پرهیزگاران» و «مجرمان» در میان بود در نخستین آیه مورد بحث این دو را در یک مقایسه اصولی در برابر هم قرار داده می‌گوید: «آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند آنها را همچون کسانی قرار می‌دهیم که

ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده‌اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! (ام حسب الذین اجترجوا السيئات ان نجعلهم كالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم).

«چه بد داوری می‌کنند؟! (ساء ما یحکمون).

مگر ممکن است نور و ظلمت، علم و جهل، خوب و بد، ایمان و کفر یکسان باشد؟ مگر امکان دارد بازتاب و ثمره و نتیجه این امور نامساوی، مساوی گردد؟ هرگز چنین نیست، مؤمنان صالح‌العمل از مجرمان بی‌ایمان در همه چیز جدا هستند، و ایمان و کفر و اعمال نیک و بد سرتاسر زندگی و مرگ هر یک از آنها را به رنگ خود درمی‌آورد.

این آیه همانند آیه ۲۸ سوره «ص» است که می‌فرماید: «آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند همچون «مفسدان در ارض» قرار دهیم؟ یا پرهیزگاران را همچون فاجران؟! (ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار). یا همانند آیه ۳۵ و ۳۶ سوره قلم که می‌گوید: «آیا مسلمانان را همچون مجرمان قرار می‌دهیم؟ چه می‌شود شما را چگونه داوری می‌کنید؟! (افنجعل

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۵۹

المسلمین کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون).

«اجترحو» از ماده «جرح» در اصل به معنی جراحت و اثری که بر اثر بیماری و آسیب‌هاست که به بدن انسان می‌رسد، و از آنجا که ارتکاب گناه گوئی روح او را مجروح می‌سازد ماده «اجترح» به معنی انجام گناه نیز به کار رفته، و گاه در معنی وسیع‌تری، یعنی هر گونه اکتساب، استعمال می‌شود، و اعضای بدن را از این نظر «جوارح» گویند که انسان به وسیله آن مقاصد خود را انجام می‌دهد و آنچه می‌خواهد به دست می‌آورد و کسب می‌کند.

به هر حال این آیه می‌گوید: این یک پندار غلط است که تصور کنند ایمان و عمل صالح، یا کفر و گناه، تأثیری در زندگی انسان نمی‌گذارد، چنین نیست زندگی و مرگ این دو گروه کاملاً با هم متفاوت است. مؤمنان در پرتو ایمان و عمل صالح از آرامش خاصی برخوردارند بطوری که سخت‌ترین حوادث زندگی تأثیری در روح آنها نمی‌گذارد، در حالی که افراد

بی ایمان و آلوده دائما در اضطرابند، اگر در نعمتند بیم زوال آن پیوسته آنها را رنج می دهد، اگر در مصیبت و ناراحتی قدرت مقابله با آن را ندارند، چنانکه در آیه ۸۲ سوره انعام می خوانیم: الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون «آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک نیالودند امنیت از آن آنها است، و آنها هدایت یافتگانند».

افراد با ایمان به وعده های الهی دلگرمند و مشمول عنایات خاص اویند، چنانکه در آیه ۵۱ سوره مؤمن می خوانیم: انا لنصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد:

«ما رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در حیات دنیا و روز قیامت که گواهان بپا می خیزند یاری می کنیم».

نور هدایت قلب گروه اول را روشن می سازد و با گامهای استوار به سوی

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۰

هدف مقدسشان پیش می روند الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور: خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند آنها را از ظلمتها به سوی نور هدایت می کند (بقره - ۲۵۷).

اما گروه دوم نه هدف مشخصی برای زندگی می یابند، و نه برنامه روشنی و در میان امواج ظلمات سرگردانند، و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات: «کسانی که کافر شدند ولی آنها طاغوت و شیطان است، و آنها را از نور به سوی ظلمتها می برند».

این در حیات و زندگی این جهان است، و اما به هنگام مرگ که دریچه ای است به عالم بقا، و دروازه ای است برای آخرت، چنانکه قرآن در آیه ۳۲ نحل می گوید: «پرهیزگاران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند، به آنها می گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون).

در حالی که با مجرمان بی ایمان طور دیگری سخن می گویند چنانکه در آیه های ۲۷ و ۲۷ همان سوره نحل آمده است: «کافران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند در حالی که به خود ستم کرده اند، در این هنگام از روی بیچارگی و اظهار تسلیم می گویند: ما کار بدی انجام نمی دادیم، آری خداوند به آنچه انجام می دادید آگاه است - اکنون از درهای

دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن خواهید ماند چه بد جایگاهی است  
جایگاه متکبران» «الذین تتوفاهم الملائكة ظالمة انفسهم فاقوا السلم ما  
کننا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون - فادخلوا ابواب جهنم  
خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین».

خلاصه، تفاوت در میان این دو گروه در تمام شؤون زندگی و مرگ و عالم

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۱

برزخ و قیامت موجود است.

آیه بعد در حقیقت تفسیر و تعلیلی است برای آیه قبل، می فرماید: «خداوند  
آسمانها و زمین را به حق آفریده است» (و خلق الله السموات و الارض  
بالحق).

«و هدف آن است که هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده  
شود، و به آنها ظلم و ستمی نخواهد شد» (و لتجزی کل نفس بما کسبت و  
هم لا یظلمون).

سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده این جهان آن را بر محور حق قرار داده،  
و در همه جا حق و عدالت حاکم است.

با اینحال چگونه ممکن است مؤمنان صالح العمل و مجرمان بی ایمان را یکسان  
قرار دهد، و این امر به صورت استثنائی در قانون خلقت درآید؟

طبیعی است آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند باید از  
برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند، و آنها که بر ضد آن گام  
برمی دارند باید طعمه آتش سوزان قهر و غضب خدا شوند، و عدالت همین را  
ایجاب می کند.

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۲

و از اینجا روشن می شود که «عدالت» به معنی «مساوات و برابری»  
نیست، بلکه عدالت آن است که هر کسی بر طبق شایستگیهایش از مواهب  
بیشتری بهره گیرد.

آخرین آیه مورد بحث نیز توضیح و تعلیل دیگری است برای عدم مساوات  
کافران و مؤمنان، می فرماید: «آیا مشاهده کردی کسی را که معبود خود را  
هوا و هوس خویش قرار داده»؟! (افراءیت من اتخذ الهه هواه).

«و چون خدا می دانسته شایستگی هدایت ندارد او را گمراه ساخته» (و

اضله الله على علم).

«بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده‌ای افکنده»، تادر وادی  
ضلالت همواره سرگردان بماند (و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره  
غشاوة).

«با اینحال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند» (فمن یهدیه من  
بعد الله).

«آیا با اینهمه متذکر نمی‌شوید؟ و تفاوت چنین کسی را با آنها که در پرتو  
نور حق راه خود را یافته‌اند نمی‌فهمید؟ (افلاتذکرون).  
در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است انسان هوای نفس خویش  
را معبود خود سازد؟

ولی روشن است هنگامی که فرمان خدا را رها کرد، و به دنبال خواست دل و  
هوای نفس افتاد، و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش  
هوای نفس است، چرا که یکی از معانی معروف «عبادت و پرستش» اطاعت  
است.

چنانکه بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان، یا احبار و علمای یهود آمده که  
«گروهی عبادت شیطان می‌کنند» (یس - ۶۰) و درباره یهود می‌گوید:

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۳

«علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده‌اند» (توبه - ۳۱).  
در حدیث نیز آمده است که امام باقر و امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: اما و  
الله ما صاموا لهم، و لا صلوا، و لکنهم احلوا لهم حرما و حرموا علیهم حلالا،  
فاتبعوهم و عبدوهم من حیث لایشعرون: «به خدا سوگند آنها (یهود و  
نصاری) برای پیشوایان خود نماز و روزه بجا نیاوردند، ولی پیشوایانشان حرامی  
را برای آنها حلال، و حلالی را حرام کردند، و آنها پذیرفتند و پیروی نمودند، و  
بی‌آنکه توجه داشته باشند آنها را عبادت و پرستش کردند»!.

ولی بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به بت پرستان قریش می‌دانند که به  
هر چیز دل می‌بستند از آن بتی می‌ساختند و در برابر آن عبادت می‌کردند و  
هر گاه جسم دیگری را می‌یافتند که جلب توجهشان را مینمود بت اول را کنار  
گذاشته از دومی بت می‌ساختند! و به این ترتیب معبود آنها چیزی بود که  
هوای نفس آنها بپسندد.

ولی تعبیر «من اتخذ الهه هوا»: «کسی که معبود خود راهوای نفس

خویش قرار دهد» با تفسیر اول هماهنگ‌تر است.

در مورد جمله «اضله الله علی علم» تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم یعنی خداوند با علم به اینکه استحقاق هدایت ندارند آنها را گمراه کرده است اشاره به اینکه آنها با دست خود تمام چراغهای هدایت را شکسته، و راههای نجات را بروی خود بسته، و پلهای بازگشت را پشت سر خود ویران کرده‌اند، درچنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آنها بر می‌گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آنها سلب می‌کند، گوئی قلب و

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۴

گوششان را در محفظه‌ای گذاشته، و بسته و مهر کرده است و برچشم آنها پرده سنگینی افکنده. اینها در حقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده‌اند، و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده‌اند. راستی چه بت خطرناکی است هواپرستی که تمام درهای رحمت و طرق نجات را به روی انسان می‌بندد، و چه گویا و پر معنی است حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده: ما عبد تحت السماء اله ابغض الی الله من الهوی! «هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوضتر نزد خدا از هوای نفس پرستش نشده است»! ولی بعضی از مفسران گفته‌اند: این جمله اشاره به آن است که این هواپرستان لجوج با علم و آگاهی از طریق هدایت راه ضلالت را پیش می‌گیرند، چرا که علم و دانش همیشه با هدایت همراه نیست، و ضلالت نیز همیشه همراه جهل نمی‌باشد.

علمی مایه هدایت است که انسان به لوازم آن ملتزم باشد، و همراه آن گام بردارد، تا به سرمنزل مقصود برسد، چنانکه قرآن درباره گروهی از کفار لجوج می‌گوید: و جحدوا بها و استیقننها انفسهم: «آنها آیات خدا را انکار کردند در حالی که در دل به حقانیت آن یقین داشتند»! (نمل - ۱۴). ولی تفسیر اول با توجه به اینکه مرجع ضمیرها در آیه خداوند است مناسبتر است، زیرا می‌فرماید خدا او را گمراه کرده، و برگوش و قلبش مهر زده است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۵

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می‌شود که در آیه هیچ نشانه‌ای از مذهب جبر نیست، بلکه تاء کیدی است بر اصل اختیار و تعیین سرنوشت انسان به دست

خودش.

درباره مهر نهادن خداوند بر قلب و گوش انسان، و پرده افکندن بردل او، بحثهای بیشتری در جلد اول ذیل آیه ۷ سوره بقره آورده ایم.

**نکته ها:**

**خطرناکترین بتها بت هوای نفس است.**

در حدیث خواندیم که مبعوضترین معبودی که مورد پرستش واقع شده است نزد خداوند بت هوی و هوس است.

در این سخن هیچگونه مبالغه نیست، چرا که بتهای معمولی موجوداتی بی خاصیتند، ولی بت هوی و هوس اغوا کننده، وسوسه دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است.

به طور کلی می توان گفت این بت خصوصیتی دارد که آن رامستحق این نام «منفورترین بتها» کرده است.

زشتیهها را در نظر انسان زینت می دهد، تا آنجا که انسان به اعمال زشت خود می بالد و به مصداق و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (کهف - ۱۰۴) به عنوان یک صالح به آن افتخار می کند!

۲ - مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است، چرا که تاپایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بروسوسه گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۶

سقوط کرد، و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

۳ - هواپرستی مهمترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می افکند، چنانکه در آیات مورد بحث بعد از ذکر مسأله هواپرستی صریحاً به این موضوع اشاره شده است، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است.

۴ - هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا نعوذ بالله پیش می برد - همانگونه که پیشوای هوی پرستان یعنی شیطان به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد، و به حکمت خداوند در مسأله امر به سجده بر آدم اعتراض نمود و آن را غیر حکیمانه پنداشت!

۵ - عواقب هواپرستی آنقدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی یک عمر پشیمانی ببار می آورد، و گاه یک لحظه هواپرستی محصول تمام عمر



انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می دهد.  
لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این امر تأکید و هشدار داده شده است.  
در حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: ان اخوف ما  
اخاف علی امتی الهوی و طول الامل، اما الهوی فانه یصد عن الحق، و اما طول  
الامل فینسی الاخرة! («خطرناکترین چیزی که بر امتم از آن می ترسم  
هواپرستی و آرزوهای دراز است چرا که هواپرستی انسان را از حق باز می دارد و  
آرزوی دراز آخرت را به فراموشی می سپارد.  
و در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: که در پاسخ این  
سؤال ای سلطان اغلب و اقوی؟: «کدام سلطان ستمگر غالبتر و نیرومندتر  
است؟» فرمود: الهوی.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۷

و در حدیث دیگری از امام زین العابدین (علیه السلام) آمده است که خداوند  
می فرماید: و عزتی و عظمتی، و جلالی و بهائی، و علوی و ارتفاع مکانی، لا یؤثر  
عبد هوای علی هواه الا جعلت همه فی آخرته، و غناه فی قلبه، و کففت عنه  
ضیعتة، و ضمنت السموات و الارض رزقه، و اتته الدنيا و هی راغمة: «به عزت  
و عظمتم سوگند به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم که هیچ بنده ای  
خواست مرا بر هوی خود مقدم نمی دارد مگر اینکه همت او را در آخرت و  
بی نیازی او را در قلبش قرار می دهم، و امر معاش را بر او آسان می سازم، و  
روزی او را بر آسمانها و زمین تضمین می کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او  
می آید»!

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: احذروا الهوائکم کما  
تحذرون اعدائکم، فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع الهوائهم و حصائد  
السنتهم: «از هوای نفس بترسید همانگونه که از دشمنان بیم دارید، چرا که  
چیزی برای انسان دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری  
می شود نیست».

و بالاخره در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: انی  
لارجو النجاة لهذه الامة لمن عرف حقنا منهم الا احد ثلاثة: صاحب سلطان  
جائر، و صاحب هوی، و الفاسق المعلن: من امید نجات را برای این امت برای  
آنها که حق ما را بشناسند دارم، مگر برای سه گروه: دوستان سلاطین جور، و  
هوی پرستان، و گنهکاری که آشکارا گناه می کند (و باک ندارد).



و در این زمینه آیات و روایات بسیار فراوان و پر بار است. این سخن را با جمله پرمعنائی که بعضی به صورت شان نزول نقل کرده‌اند، و گواه زنده‌ای بر مقصود ما است پایان می‌دهیم، یکی از مفسران می‌گوید: شبی از شبها «ابوجهل» در حالی که «ولید بن مغیره» با او همراه بود به طواف

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۸

خانه کعبه پرداخت، و در ضمن طواف درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با هم سخن می‌گفتند، ابو جهل گفت و اللهانی لاعلم انه صادق «به خدا سوگند که من می‌دانم او راست می‌گوید»! فوراً ولید به او گفت: خاموش باش! تو از کجا این سخن را می‌گوئی؟ ابو جهل گفت: ای ولید ما او را در کودکی و جوانی صادق امین می‌نامیدیم، چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می‌کنم: «می‌دانم او راست می‌گوید»! ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی‌کنی و ایمان نمی‌آوری؟ گفت: می‌خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند از ترس شکست، تسلیم برادرزاده ابو طالب شدم؟! سوگند به بت‌های «لات» و «عزی» که هرگز از او پیروی نخواهم کرد! اینجاست که آیه و ختم علی سمعه و قلبه: «خدا بر گوش و قلب او مهر نهاده» نازل شد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶۹

آیه ۲۴-۲۵

آیه و ترجمه

و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر و ما لہم بذلک من علم ان ہم الا یظنون ۲۴  
و اذا تتلی علیہم ایتنا بینت ما کان حجتہم الا ان قالوا اتوا بابائنا ان کنتم صدقین ۲۵  
ترجمه :

۲۴ - آنها گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست، گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار ما را

هلاک نمی کند ، آنها به این سخن که می گویند یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند.

۲۵ - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود دلیلی در برابر آن ندارند جز اینکه می گویند اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید (تا گواهی دهند!).

تفسیر:

### عقاید دهریین

در این آیات بحث دیگری پیرامون منکران توحید است، منتها در اینجا تنها از گروه خاصی از آنها یعنی «دهریین» نام می برد که مطلقاً وجود صانع حکیم را در عالم هستی انکار می کردند، در حالی که اکثر مشرکان ظاهراً به خدا ایمان داشتند و بتها راشفیعان درگاه او می دانستند، می فرماید: «آنها گفتند

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۷۰

هممین زندگی ما در دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی زنده می شوند» و جای آنها را می گیرند، و نسل بشر همچنین تداوم می یابد (و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا).  
«و چیزی جز دهر و گذشت روزگار ما را هلاک نمی کند» (وما یهلکنا الا الدهر).

و به این ترتیب هم «معاد» را انکار می کردند و هم «مبدأ» را، جمله نخست ناظر به انکار معاد است و جمله بعد ناظر به انکار مبدأ. قابل توجه اینکه شبیه این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن نیز آمده است، در سوره انعام آیه ۲۹ می خوانیم: و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین و در سوره مؤمنون آیه ۳۷ آمده: ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین، ولی در هر دو مورد تکیه بر انکار معاد است تنها در آیه مورد بحث هم معاد انکار شده و هم مبدأ.

روشن است اینکه آنها روی معاد بیشتر تکیه می کردند به خاطر وحشتی بود که از آن داشتند، و تاءثیری که ممکن بود در تغییر مسیر زندگی هوس آلود آنها داشته باشد.

مفسران برای جمله «نموت و نحیا» (می میریم و زنده می شویم) چند تفسیر ذکر کرده اند: نخست همان که در بالا گفتیم: بزرگسالان می روند، و

نوزادان قدم به عرصه حیات می‌گذارند و جای آنها را می‌گیرند.  
دیگر اینکه: جمله از قبیل تاخیر و تقدیم است، و در معنی چنین است ما زنده می‌شویم و سپس می‌میریم و جز این حیات و مرگ چیز دیگری در کار نیست! سوم اینکه: بعضی می‌میرند و بعضی زنده می‌مانند (هر چند سرانجام همه خواهند مرد).  
چهارم اینکه: ما در آغاز مرده و بیجان بودیم، سپس لباس حیات برم

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۷۱

پوشیده شد اما از همه مناسبتر همان تفسیر اول است.  
به هر حال این اعتقاد که فاعل حوادث این عالم دهر و روزگار است، و یا به تعبیر جمعی دیگر گردش افلاک و اوضاع کواکب می‌باشد عقیده جمعی از مادیین در اعصار گذشته بود که سلسله حوادث را منتهی به افلاک می‌کردند، و معتقد بودند هر چه در جهان ما رخ می‌دهد به سبب آنهاست حتی گروهی از فلاسفه دهری و مانند آنها معتقد به ثبوت عقل برای افلاک بودند، و تدبیر این جهان را به دست آنها می‌دانستند.

این اعتقادات خرافاتی با گذشت زمان تدریجاً از میان رفت، مخصوصاً با پیشرفت علم هیئت ثابت شد چیزی بنام افلاک (کرات تو بر توی پوست پیازی بلورین) اصلاً وجود خارجی ندارد، و ستارگان عالم بالا نیز کم و بیش ساختمانی مانند کره زمین دارند، منتها بعضی خاموشند و کسب نور از کرات دیگر می‌کنند، و بعضی در حال اشتعال و نور افشانی هستند.

دهریین گاه در حوادث تلخ و ناگوار به دهر بدگوئی می‌کردند و آن را سب و دشنام می‌دادند و عجب اینکه بقایای آن نیز در ادبیات امروز دیده می‌شود که بعضی از شاعران خداپرست به «دهر غدار» و «چرخ کج مدار» بد می‌گویند و بر روزگار نفرین می‌فرستند که چرا چنین و چنان کرده است. در شعر معروف آمده است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس!

دیگری می‌گوید:

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۷۲

روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد!

در مورد دهر نیز گفته‌اند:

دهر چون نیرنگ سازد چرخ چون دستان کند

مغز را آشفته سازد عقل را حیران کند!

ولی در احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده: لاتسبوا الدهر فان الله هو الدهر: «روزگار را دشنام ندهید چرا که خداوند روزگار است». اشاره به اینکه روزگار لفظی بیش نیست، کسی که مدبر این جهان و گرداننده این عالم است خدا است، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگوئی کنید بدون توجه به خداوند قادر متعال بدگوئی کرده‌اید! شاهد گویای این سخن حدیث دیگری است که به عنوان حدیث قدسی نقل شده است خداوند می‌فرماید: يؤذینی ابن آدم یسب الدهر، و انا الدهر! بیدی الامر، اقلب اللیل و النهار! «این سخن فرزندان آدم مرا آزار می‌دهد که به دهر دشنام می‌گویند، در حالی که دهر منم! همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می‌سازم».

ولی در بعضی از تعبیرات دهر به معنی «ابناء روزگار» و «مردم زمانه» به کار رفته که بزرگان از بی‌وفائی آنها شکوه کرده‌اند، شبیه شعر معروفی که از امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا نقل شده که فرمود:

یا دهر اف لك من خلیل

کم لك بالاشراق و الاصلیل

من صاحب و طالب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل

---

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۷۳

ای روزگار اف بر تو باد که دوست خوبی نبودی

چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان

از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندی

و روزگار هرگز قانع به گرفتن بدل و عوضی نمی‌شود

و به این ترتیب برای دهر دو معنی وجود دارد: دهر به معنی «افلاک و

روزگار» که مورد توجه دهریین بوده و آنرا حاکم بر نظام هستی و زندگی انسانها می‌پنداشتند، و دهر به معنی «مردم عصر و زمان و ابناء روزگار».

مسلمانان دهر به معنی اول پنداری بیش نیست، و اگر باشد اشتباه در تعبیر است که بجای نام خداوند متعال که حاکمیت بر تمام عالم وجود دارد نام دهر را می‌برند، ولی دهر به معنی دوم چیزی است که بسیاری از پیشوایان و بزرگان آن را مذمت کرده‌اند، چرا که مردم عصر خود را فریبکار، بی‌وفا، و متلون می‌دانستند.

به هر حال قرآن مجید در پاسخ این بیهوده‌گویان جمله کوتاه و پرمحتوائی بیان کرده که در مورد دیگری از قرآن نیز به چشم می‌خورد، می‌فرماید: «آنها به این سخن که می‌گویند معادی نیست و مبداء جهان نیز دهر است یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی‌پایه‌ای دارند» (و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون).

شبیه این معنی در آیه ۲۸ سوره نجم در مورد کسانی که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند آمده است: و ما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً: «آنها به این سخن یقین ندارند آنها تنها از گمان بی‌اساس خود پیروی می‌کنند، و گمان به هیچوجه بی‌نیاز از حق نمی‌کند».

همچنین معنی در مورد نسبت قتل به حضرت مسیح (نساء - ۱۵۷) و اعتقاد مشرکان عرب درباره بتها (یونس - ۶۶) نیز آمده است.

و این سهل‌ترین دلیلی است که در مقابل اینگونه افراد ذکر می‌شود که شما هیچ شاهد و گواه منطقی برای اثبات مدعای خویشتن ندارید تنها بر گمان

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۷۴

و تخمین پندارها تکیه می‌کنید.

در آیه بعد به یکی از بهانه‌جوئیهای بی‌اساس این گروه در مورد معاد اشاره کرده، می‌گوید: هنگامی که آیات بینات و آشکار ما بر آنها خوانده می‌شود تنها دلیلی که در برابر آن دارند این است که می‌گویند: اگر راست می‌گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتنا بایاتنا ان کنتم صادقین).

آنها مدعی بودند اگر زنده شدن مردگان حق است به عنوان نمونه‌نیاکان ما را زنده کنید تا ببینیم و باور کنیم، و از آنها سؤال کنیم که بعد از مرگ چه خبر

است؟ آیا گفته شما را تصدیق می کنند؟! آری این تنها دلیل آنها بود، دلیلی سست و واهی، چرا که خداوند قدرت خویش را بر احیای مردگان از طرق مختلف به انسانها نشان داده است: پیدایش نخستین انسان از خاک، تحولات عجیب نطفه در رحم، آفرینش آسمان و زمین پهناور، زنده شدن زمینهای مرده بعد از نزول باران که در آیات قرآن به عنوان اسناد زنده ای بر امکان رستاخیز آمده، بهترین دلیل بر این معنی است، چه نیازی به مطلب دیگری در این زمینه است؟ از این گذشته، آنها عملاً نشان داده بودند که جز بهانه جوئی هدفی ندارند و به فرض که چنین صحنه ای مقابل چشمشان انجام می گرفت بلافاصله می گفتند این سحر است، همانگونه که در موارد مشابه آن گفتند. تعبیر به «حجت» (دلیل) در مورد این گفتار بی اساس آنها در حقیقت کنایه از این است که آنها دلیلی جز بیدلیلی ندارند.

بعد ←

↑ غریت

قبل →